

سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسن روحانی
در اجلاسیه نهم مجلس خبرگان رهبری*

مفهوم جدید حاکمیت ملی یا فرسایش حاکمیتها

سخنران امروز بنده در چارچوب تبصره سوم ماده ۵۱ آیین نامه داخلی است. طبق این ماده کمیسیون سیاسی اجتماعی خبرگان رهبری، مسائل مهم داخلی و خارجی را که به نوعی با وظایف این مجلس مرتبط باشند، مورد بحث و بررسی قرار می دهد و نتیجه آن را برای هیأت رئیسه مجلس خبرگان ارسال می نماید و هیأت رئیسه، طبق تبصره ۳ این ماده، می تواند یکی از مسئولین یا نخبگان کشور را دعوت کند تا نسبت به آن موضوع مطالب لازم را به جلسه ارائه نماید. البته طبق آیین نامه، حداکثر زمان برای سخنران یک ساعت است. پنجاه دقیقه هم برای

* این اجلاسیه در تاریخ ۱۱ الی ۱۳ اسفندماه سال ۱۳۸۱ برگزار شد.

۱. ماده ۵۱. به منظور آگاهی مستمر اعضای مجلس خبرگان نسبت به تحولات مهم داخلی و جهانی به ویژه در زمینه مسائل سیاسی، فرهنگی، مدیریتی، امنیتی و اقتصادی، کمیسیونی به نام «کمیسیون سیاسی- اجتماعی» تشکیل می شود. (این کمیسیون جایگزین «کمیسیون بررسی راههای هر چه بیشتر فعال کردن مجلس خبرگان رهبری» موضوع ماده ۵۱ آیین نامه داخلی مجلس خبرگان رهبری، می گردد).
تبصره ۱- این کمیسیون موظف است با تشکیل جلسات با حضور نخبگان و مسئولین امور سیاسی، امنیتی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، مسائل مهم داخلی و جهانی که به نحوی، به انجام وظایف خبرگان مربوط می شود را، مورد بررسی قرار داده و گزارش آن را به هیأت رئیسه تقدیم نماید تا در اولین اجلاسیه خبرگان به اطلاع اعضا برسد.
تبصره ۲- کمیسیون موظف است حداقل یک ماه قبل از تاریخ هر اجلاسیه، موضوعات مهم داخلی یا جهانی و گزارشات مربوطه را که لازم است در اجلاسیه خبرگان مورد بررسی قرار گیرد، به هیأت رئیسه پیشنهاد نماید.

تبصره ۳- هیأت رئیسه خبرگان می تواند متناسب با موضوع پیشنهادی که در دستور کار اجلاسیه قرار می گیرد از مسئولین و نخبگان ذی ربط جهت ارائه گزارش دعوت به عمل آورد. مدت زمان ارائه گزارش مسئولین یا نخبگان حداکثر یک ساعت خواهد بود. پس از آن ۵ نفر از اعضای خبرگان هر یک به مدت ۱۰ دقیقه می توانند مطالب خود را بیان نمایند. سپس مجلس خبرگان نسبت به موضوع، اتخاذ تصمیم خواهد نمود.

پنج نفر از اعضای جلسه که مایل به صحبت باشند، فرصت پیش بینی شده تا درباره آن موضوع بحث کنند.

در اجلاس قبلی (اجلاس هشتم) آیه الله هاشمی رفسنجانی موضوع بسیار مهم «جهانی شدن» و «جهانی کردن» را مورد بحث قرار دادند و مطالب مهمی را در این زمینه ارائه نمودند. در آن سخنرانی به بحث حاکمیت، ابعاد حاکمیت، حاکمیت ملی و حاکمیت بین المللی اشاره نمودند و در پایان بحث هم از کمیسیون سیاسی - اجتماعی خواستند تا ابعاد مختلف این مسئله را مورد بررسی قرار دهد.

ما در جلسات متعدد کمیسیون سیاسی - اجتماعی در زمینه جهانی شدن که ابعاد آن بسیار گسترده است - موضوع «حاکمیت» را انتخاب کردیم چرا که مسئله حاکمیت و مفهوم حاکمیت کاملاً با وظایف مجلس خبرگان مرتبط است و لازم است این مسئله مورد بحث قرار گیرد که در شرایط امروز جهان، حاکمیت دارای چه معنا و مفهومی است؟ آیا حاکمیت همان مفهوم و معنای سنتی خود را حفظ کرده است و یا نه؟

پدیده جهانی شدن

فرایند جهانی شدن و یا پروژه جهانی شدن - با اختلاف نظری که در این زمینه وجود دارد - در دهه های اخیر و مخصوصاً بعد از پایان جنگ سرد، به یک روند مسلط فکری و مفهومی در عرصه روابط بین المللی تبدیل شده است. جهانی شدن یک پدیده تک بعدی نیست، بلکه دارای ابعاد مختلف است و شامل تجارت، سیاست، حقوق، مسائل نظامی و موضوعاتی نظیر محیط زیست، هویت فرهنگی و حتی مسائل ورزشی می شود. گرچه در میان ابعاد مختلف جهانی شدن، بارزترین وجه آن مسائل اقتصادی است؛ اما در عین حال، ابعاد دیگر جهانی شدن مثل مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز حائز اهمیت است.^۲

در میان همه مشخصات جهانی شدن، دو وجه آن بسیار متمایز است: یکی بحث شبیه سازی یا یکسان سازی فرهنگی است و دیگری، یکسان شدن انتظارات و توقعات مردم به دلیل گردش سریع اطلاعات در سرتاسر جهان است، که به تدریج انتظارات مشابهی را در سراسر جهان برای مردم بوجود می آورد که این انتظارات واحد، برای کشورهای در حال رشد و خصوصاً کشورهای کمتر توسعه یافته مشکلات فراوانی را بوجود می آورد.

البته حرکت جهانی شدن با همه ابعاد وسیعی که دارد هنوز نتوانسته است حاکمیت های

2. Jan Aart Scholte, **Globalization**, New York: Palgrave, 2000, pp. 41-62.

ملی را کنار بزنند. حاکمیت های ملی کم و بیش جایگاه گذشته خود را دارند و همچنان قدرت خود را تا حد زیادی حفظ کرده اند. اما در عین حال، حاکمیت به مفهوم سنتی آن، شاید امروز دیگر جایگاهی نداشته باشد و لذا باید ببینیم مفهوم جدید حاکمیت در صحنه بین المللی چیست؟ آیا تحولات جهانی شدن حاکمیت ملی را به فرسایش کشانده است، یا نه؟ و وضعیت آینده آن به چه صورت خواهد بود؟^۳

مفهوم جدید حاکمیت

مفهوم حاکمیت از دیدگاه سنتی این است که دولت، قدرت برتر در یک جامعه است و دارای قدرت فرماندهی است و هیچ قدرت دیگری نمی تواند مانع اجرای اراده دولت ملی شود. به تعبیر دیگر، صلاحیت همه امور به دولت برمی گردد اما صلاحیت یک نظام مشروع و دولت ملی، ذاتی و فی نفسه است. در واقع رابطه بین یک دولت با دولت دیگر رابطه ای افقی است و نه عمودی؛ یعنی هیچ دولتی فرمان دولت دیگر را نمی پذیرد. این رابطه، رابطه عمودی و از بالا به پایین نخواهد بود بلکه رابطه دولتها، رابطه ای هم سطح و افقی است. جزو بارزترین مشخصه حاکمیت این است که یک دولت، توانایی ورود به جنگ را داشته باشد و در اجرای سیاست خارجی خود آزاد و مستقل باشد. اتفاقاً هر دو مشخصه بارز حکومت، یعنی هم قدرت ورود به جنگ و هم اعمال آزاد سیاست خارجی، امروزه مورد چالش قرار گرفته است. با مقررات مختلف بین المللی که در این زمینه تدوین و تصویب شده است مخصوصاً در زمینه تسلیحات و در زمینه روابط بین دولتها، محدودیتهای فراوانی بوجود آمده است.

واقعیت این است که بعد از جنگ جهانی دوم، دولت های فاتح برای کل جهان، مقرراتی را وضع کردند؛ آن چه ما امروز به عنوان قواعد و مقررات بین المللی و یا حتی منشور ملل متحد از آنها یاد می کنیم ثمره فتح و پیروزی تعدادی از دولتها در جنگ جهانی دوم است. در واقع می توان گفت مبنای همه این مقررات و یا حتی متأسفانه باید گفت مشروعیت همه قواعد و تحرکات بین المللی بر مبنای فتح و پیروزی نظامی است. این امر مؤید همان تعبیر معروف است که می گوید: «الحق لمن غلب.» دولتهای فاتح در سایه پیروزی نظامی بخود اجازه دادند تا برای کشورها و مناسبات بین المللی قانون بنویسند و مقرراتی را وضع کنند. اینکه ما بعضاً سؤال می کنیم که چرا پنج کشور حق و تو دارند، این امر نیز ناشی از پیروزی نظامی است که در سایه آن برای خود حقوق ویژه ای قایل شده اند.

بنابراین بعد از جنگ جهانی دوم با تدوین قواعد و منشورهای بین‌المللی و با تشکیل سازمانهای بین‌المللی، به طور مستقیم و یا غیر مستقیم حاکمیت ملی دولتها به محدودیت کشانده شد. البته در برخی موارد، دولتها با اختیار و اراده خود و با رضایت خود وارد یک پیمان و معاهده و یا کنوانسیون شده‌اند و در واقع خودشان محدودیت را پذیرفته‌اند. در برخی موارد هم با قواعد آمره بین‌المللی و یا عرف بین‌المللی محدودیتهایی بر دولتها تحمیل می‌شود و یا سازمان‌های بین‌المللی که پایه اصلی قدرتشان طبق تصمیم دولتها و با مقررات بین‌المللی می‌باشد، تصمیماتی را برای کشورها و دولتها اتخاذ می‌کنند و برای آنها محدودیتهایی را بوجود می‌آورند.^۴

در واقع بعد از پایان جنگ سرد و بوجود آمدن شرایط جدید در صحنه جهانی که نظام دو قطبی قبلی از بین رفته و نظام جدیدی هم مستقر نشده است، مشکلات جدیدی برای اعمال حاکمیت دولتها بوجود آمده است. در گذشته در شرایطی که نظام دو قطبی حاکم بود، سازمانهایی نظیر سازمان کشورهای غیر متعهد، فعال و مؤثر بودند و وجود نظام دو قطبی باعث می‌شد که بسیاری از تصمیمها که این قطب و یا آن قطب می‌خواستند برای کشورهای جهان سوم اتخاذ کنند، با موانعی مواجه شوند. اما امروز بعد از پایان نظام دو قطبی، ما در دوره انتقالی و در دوره گذار هستیم؛ نظام گذشته فروریخته و هنوز نظام جدیدی به طور نهادینه شکل نگرفته است. همین موضوع یکی از دلایل جنب و جوش فوق‌العاده سیاستمداران و تحرکات سیاسی فعال در صحنه بین‌المللی است. در واقع یک نوع خلأ در نظام بین‌المللی بوجود آمده است و لذا همه قدرتها و کشورها در تلاش‌اند تا در صحنه بین‌المللی بتوانند منافع خود را تحکیم کنند و همین فراز و نشیبها است که در مفهوم و معنای حاکمیت و محدوده اعمال حاکمیتها نیز تأثیرگذار شده است.^۵ جمله‌ای دبیر کل پیشین سازمان ملل متحد در همین زمینه دارد. او می‌گوید: «احترام به حاکمیت و تمامیت دولتها ضروری است ولی دوران حاکمیت مطلق و انحصاری سپری شده است. حالا وظیفه رهبران دولتهاست که این مسئله را درک کنند و توازنی بین اداره خوب جامعه خودشان و نیامندی‌های دنیای به هم وابسته امروزی ایجاد نمایند.»^۶ بنابراین حاکمیت به مفهوم مطلق بودن آن، غیر قابل تقسیم بودن و نامحدود بودن آن، نمی‌تواند با حقوق بین‌الملل سازگار باشد. با شرایط موجود جهان، حاکمیت با مفهوم سنتی آن،

4. Richard Langhorne, **The Coming of Globalization**, New York: Palgrave, 2001, pp. 67-80.

5. See Henry Kissinger, **Does America Need a Foreign Policy?** New York: Simon and Shuster, 2001, First Chapter.

6. www.un.org/secretary-general/doc

دیگر نمی تواند باقی بماند و اگر بخواهد با همان مفهوم سنتی خود باقی بماند معنایش نفی همکاریهای بین المللی است. البته یک بحث بسیار مهم و پایه ای این است که آیا در شرایط فعلی جهان، واگذاری بخشی از حاکمیت به جامعه بین المللی بیشتر به نفع ملی کشور است و یا مقاومت و ایستادگی و حفظ حاکمیت به مفهوم مطلق آن، زمینه های تحقق منافع ملی را فراهم می آورد.

فرسایش حاکمیت

در بسیاری از مسائل بین المللی از قبیل حقوق بشر، حق قضاوت دولتها در زمینه دعوی خود، استفاده از نیروهای نظامی و تسلیحات و یا ایجاد موانع بازرگانی در راه تجارت بین المللی و امثال اینها، بی تردید محدودیت هایی برای دولتهای ملی بوجود آمده است، مقرراتی حاکم شده و قواعدی نیز به صورت عرف بین المللی پذیرفته شده است. مثلاً شدت عمل علیه دولتهایی که به عنوان نقض کنندگان فاحش حقوق بشر مثل تبعیض نژادی^۷ و یا نسل کشی^۸ محسوب می شوند؛ یا حق قضاوت دولتها در مورد دعوی خودشان نسبت به سایر دولتها و یا سازمانها و شرکتهای که فقط در چارچوب خاصی قابل پذیرش است؛ یا نحوه استفاده و تولید از سلاح و امکانات و تجهیزات نظامی و یا حتی بحث ایجاد موانع بازرگانی، در همه این موارد امروزه با مقررات بین المللی قدرت مانور دولتها بسیار محدود شده و دست آنها برای فعالیت و تصمیم آزاد بسته شده است.^۹ در واقع همه آن اصولی که برای حاکمیت ملی قبلاً در حقوق بین الملل ذکر می شد مثل اصل برابری دول بزرگ و کوچک از نظر حقوقی، اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگران (استقلال سیاسی) و اصل اینکه حق حاکمیت ملی صرفاً در اختیار قدرت مشروع در حوزه داخلی کشورها است؛ همه این اصول به نحوی امروز مورد چالش قرار گرفته اند. در این بحث به چند مورد از فرسایش حاکمیت ها اشاره خواهد شد. البته در این بحث اگر سه مقطع زمانی بعد از جنگ جهانی دوم، بعد از فروپاشی نظام دو قطبی و بعد از ۱۱ سپتامبر و یکجانبه گرایی آمریکا را در نظر بگیریم این بحث ملموس تر خواهد شد.

تحدید حاکمیت دولتها از طریق مقررات خلع سلاح

اولین محدودیت در زمینه حاکمیت دولتها، موضوع دستیابی آنها به امکانات تسلیحاتی است.

7. Apartheid

8. Genocide

9. Richard Langhorne, op.cit., pp. 15-27.

توسعه حقوق بین الملل در زمینه خلع سلاح این محدودیت را برای دولت‌ها بوجود آورده است در واقع از مقطعی که سلاح‌های کشتار جمعی اختراع شد این بحث مطرح شد که باید با معاهدات و کنوانسیون‌ها و مقررات بین المللی تولید سلاح‌های کشتار جمعی و استفاده از آنها را محدود کرد.

معاهده N.P.T.

در سال ۱۹۶۸ معاهده‌ای تدوین شد تحت عنوان معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای که معروف به N.P.T.^{۱۱} است. در این معاهده به سه موضوع مهم تأکید شده است اول اینکه کشورهایی که دارای سلاح هسته‌ای هستند نباید آنرا به دیگری بدهند و باید منحصرأدر اختیار آنها باشد.^{۱۱}

بخش دوم این است که کشورهایی که دارای سلاح هسته‌ای نیستند حق ندارند در پی دستیابی سلاح هسته‌ای باشند.^{۱۲} بخش سومی هم دارد که متأسفانه به آن عمل نمی‌شود و آن اینکه، کشورهایی که دارای سلاح هسته‌ای نیستند باید از تمام امکانات فناوری هسته‌ای صلح آمیز برخوردار باشند.^{۱۳} حتی کشورهای دارنده این فناوری باید این فناوری و تکنولوژی را در اختیار کشورهای در حال توسعه قرار دهند. این معاهده کشورها را به دو بخش توانمند و صاحب سلاح‌های کشتار جمعی و ناتوان در زمینه سلاح‌های کشتار جمعی تقسیم می‌کند و برای کشورهایی که دارای این امکانات نیستند محدودیت ایجاد می‌کند.

10. Non - Proliferation of Nuclear Weapons Treaty

۱۱. ماده ۱: هر یک از دول طرف این پیمان که مجهز به سلاح‌های هسته‌ای است - متعهد می‌شود - از واگذاری مستقیم یا غیرمستقیم - سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای و یا کنترل بر این سلاح‌ها یا ادوات انفجاری به دیگری (به هر انتقال گیرنده‌ای) خودداری کند - و هیچیک از دول فاقد سلاح‌های هسته‌ای را - به هیچ نحوی از انحاء در ساختن سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای یا در تحصیل این قبیل سلاح‌ها یا ادوات انفجاری و یا در کنترل بر آنها، کمک یا تشویق و یا ترغیب ننماید.
۱۲. ماده ۲: هر یک از دول طرف این پیمان که فاقد سلاح‌های هسته‌ای است - متعهد می‌شود - از قبول مستقیم یا غیرمستقیم انتقال سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای یا کنترل بر این سلاح‌ها یا ادوات انفجاری هسته‌ای از دیگری (از هر انتقال دهنده‌ای) خودداری نماید و بهیچ نحوی از انحاء سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای نسازد و تحصیل ننماید و برای ساختن سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای در جستجو و یا قبول کمک برنیاید.
۱۳. ماده ۴: ۱- هیچیک از مقررات پیمان حاضر بنحوی تعبیر نخواهد گردید که به حقوق غیرقابل تفویض هر یک از دول طرف پیمان در راه توسعه تحقیقات و تولید و بهره‌برداری از انرژی هسته‌ای به منظورهای صلح جویانه - بدون تبعیض و طبق مقررات مواد ۱ و ۲ پیمان حاضر - لطمه وارد سازد. ۲- کلیه دول طرف پیمان متعهد می‌شوند - مبادله هر چه وسیعتر تجهیزات و مواد و اطلاعات علمی و تکنولوژیک را به منظور مصارف صلح جویانه انرژی هسته‌ای تسهیل نمایند و حق مشارکت در این مبادلات را دارا می‌باشند. بعلاوه طرف‌های پیمان که قادر باشند باید همچنین افراد یا به اتفاق سایر دول یا سازمان‌های بین المللی - در توسعه بیشتر استفاده از انرژی هسته‌ای برای مقاصد صلح جویانه خصوصاً در سرزمین‌های دول طرف پیمان که فاقد سلاح‌های هسته‌ای هستند با توجه لازم به احتیاجات مناطق در حال رشد جهان - تشریک مساعی نمایند.

کنوانسیون C.W.C.

در زمینه سلاح‌های شیمیایی نیز در سال ۱۹۹۳ کنوانسیون به تصویب رسید که معروف به کنوانسیون ممنوعیت کاربرد سلاح‌های شیمیایی است (C.W.C.)^{۱۴} که طبق این معاهده همه کشورها از تولید سلاح‌های شیمیایی، از استفاده سلاح‌های شیمیایی و از انبار کردن سلاح‌های شیمیایی ممنوع هستند و موظف هستند همه امکانات و تأسیسات خودشان را در این زمینه منهدم کنند و در زمینه نقل و انتقال مواد شیمیایی مقرراتی وجود دارد که همه باید آنها را مراعات کنند.^{۱۵}

در این معاهده نیز کشورهای پیشرفته باید به کشورهایی که برای توسعه خود نیازمند به صنعت شیمیایی در غیرموارد ممنوعه^{۱۶} هستند کمک نمایند و امکانات لازم را در اختیار آنها بگذارند و فناوری لازم را در اختیار کشورهای کمتر توسعه یافته قرار دهند^{۱۷} که البته این بخش نیز جزو همان بخشی است که کشورهای صنعتی به آن عمل نمی‌کنند.

البته متأسفانه بسیاری از این معاهدات و مقررات به صورت ابزاری برای قدرتهای بزرگ در آمده است و به جای اینکه در خدمت صلح و امنیت جهانی باشند به صورت وسایل ابزاری برای اعمال قدرت دولت‌های بزرگ و قدرتهای جهانی تبدیل شده است و به عنوان ابزار فشار علیه کشورهای کوچک استفاده می‌شوند. بنابراین، یک نمونه آن محدود شدن اختیارات دولتها نسبت به دستیابی آنها به سلاح، ابزار و تجهیزاتی است که به عنوان سلاح کشتار جمعی از آنها یاد می‌شود. یعنی جهان سوم نه تنها در زمینه سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی

14. Chemical Weapons Convention

۱۵. ماده ۱: هر دولت عضو این کنوانسیون متعهد می‌شود که هرگز تحت هیچ شرایطی دست به اقدامات زیر نزند:
الف) توسعه، تولید، اکتساب به هر طریق، انباشت یا نگهداری سلاح‌های شیمیایی یا انتقال مستقیم و غیر مستقیم سلاح‌های شیمیایی به دیگران؛

ب) استفاده از سلاح‌های شیمیایی؛

ج) زمینه سازی جهت آمادگی‌های نظامی برای کاربرد سلاح‌های شیمیایی؛

د) کمک رسانی، تشویق یا ترغیب دیگران، به هر صورت ممکن برای درگیر شدن در فعالیتهای ممنوع شده برای دولتهای عضو این کنوانسیون.

ماده ۲: هر دولت عضو متعهد می‌شود که سلاح‌های شیمیایی تحت تملک یا در اختیار خود یا آنچه که در قلمرو تحت صلاحیت یا کنترل وی قرار دارد را طبق مقررات این کنوانسیون نابود سازد.

۱۶. ماده ۶: هر دولت عضو بر اساس مقررات این کنوانسیون دارای حق توسعه، تولید، اکتساب، نگهداری، انتقال و استفاده از مواد شیمیایی سمی و پیش‌سازهای آنها برای مقاصد منع نشده در این کنوانسیون می‌باشد.

۱۷. ماده ۱۱: مقررات این کنوانسیون باید به گونه‌ای اجرا شود که به توسعه اقتصادی یا تکنولوژیکی دولتهای عضو و همکاریهای بین‌المللی در زمینه فعالیتهای شیمیایی برای مقاصد ممنوع نشده در این کنوانسیون شامل مبادله بین‌المللی اطلاعات علمی و فنی و مواد شیمیایی و تجهیزات برای تولید، فراوری یا استفاده از مواد شیمیایی برای مقاصد ممنوع نشده در این کنوانسیون مانعی ایجاد ننماید.

و میکروبی، که حتی در زمینه فناوری صلح آمیز هسته‌ای و شیمیایی نیز باید محروم بمانند.

حقوق بشر

بخش دیگر بحث حقوق بشر است. در زمینه حقوق بشر سازمان ملل در طول عمر ۵۰ ساله خود قریب به یکصد اعلامیه، بیانیه، میثاق، کنوانسیون، پروتکل و قطعنامه را در موضوعات مختلف مربوط به حقوق بشر صادر کرده است. گرچه تقویت دموکراسی و حقوق بشر اساساً موجب تقویت حاکمیت‌ها و تقویت دولت‌های ملی است، با این حال جریان مذکور ممکن است در عمل، زمینه تضعیف حاکمیت‌ها را بوجود آورد. به ویژه آنکه، متأسفانه آنچه به نام حقوق بشر مطرح است بر مبنای فرهنگ غرب بنا شده است که از یک سو با بسیاری از فرهنگ‌های جهان سوم سازگاری ندارد و از سوی دیگر با بخشی از باورها و اعتقادات کشورهای بویژه مسلمانان جهان در تضاد است. نکته مهم دیگر آن است که قدرتهای بزرگ به ویژه آمریکا و اتحادیه اروپا از موضوع حقوق بشر استفاده ابزاری می‌کنند و از آن به عنوان یک ابزار فشار از سوی قدرت‌های غربی نسبت به کشورهای کوچک سوء استفاده می‌شود. اهمیت حقوق بشر و قواعد مرتبط با آن تا آنجا افزایش یافته که در زمره قواعد آمره^{۱۸} قرار گرفته است. حقوق بشر و ضرورت حمایت از فرد تا بدان اندازه گسترش یافته که به عقیده برخی در موارد نقض فاحش آن حتی می‌توان به زور و قدرت نظامی متوسل شد. بنابراین، اگر دولتی در زمینه نقض حقوق بشر به نقض فاحش حقوق بشر دست بزند، جنگ علیه او مجاز خواهد بود. در ماجرای «کوزوو» بر همین قواعد حقوق بشر استناد شد و عملیات نظامی انجام گرفت.^{۱۹}

در این رابطه، حتی مصونیت مقامات دولتی در زمینه حقوق بشر نیز زیر علامت سؤال قرار گرفته است. امروز در اروپا محاکمی بوجود آمده که طبق مقررات این محاکم، اگر دولتمردی حقوق بشر را نقض کند، یک شهروند عادی می‌تواند در دادگاه از او شکایت کند و آن دادگاه صلاحیت رسیدگی به این گونه دعاوی را دارد. اهمیت حقوق بشر تا آنجا افزایش یافته است که حتی یکی از مظاهر بارز حاکمیت یعنی تابعیت زیر علامت سؤال قرار گرفته است. در حالی که در گذشته تابعیت، بعنوان یک رابطه سیاسی، قانونی و معنوی یک فرد را به یک دولت مرتبط می‌ساخت و در مباحثی همانند مسئولیت دولتها در قبال افراد و یا حق حمایت دیپلماتیک مورد توجه قرار می‌گرفت، امروز علقه مذکور در حال کمرنگ شدن می‌باشد. به طور مثال ماده ۸

18. Jus Cogense

19. Donald Lamberton, editor, *Managing the Global*, New York: I.B.Tauris, 2002, pp. 3-21.

پیش نویس گزارشگر حمایت دیپلماتیک کمیسیون حقوق بین الملل بیان می دارد: «یک دولت می تواند از شخص زیان دیده بدون تابعیت یا آواره بشرط اقامت در آن کشور، حمایت دیپلماتیک نماید.» حال آنکه براساس حقوق بین الملل کلاسیک تنها دولت متبوع فرد می تواند از او حمایت دیپلماتیک به عمل آورد. بنابراین، به طور کلی افزایش جایگاه فرد تأثیر فراوانی بر تحدید حاکمیت دولتها داشته است و حتی شرط تابعیت خواهان دعوانیز پیش شرط صلاحیت یا شرط قابلیت طرح دعوی نمی باشد. بنابراین می بینیم این قواعد و مقررات مرتب در حال تکمیل و توسعه است تا جایی که اخیراً به تأسیس دیوان کیفری بین المللی منتهی گردید.

دیوان کیفری بین المللی

دیوان کیفری بین المللی^{۲۰} یا I.C.C. اولین نهاد قضایی دائمی با صلاحیت عام است که طبق اساسنامه به منظور تعقیب، محاکمه و مجازات عاملان جنایات بین المللی در سطح جهان تشکیل شده است. در حقیقت هدف از تشکیل چنین نهادی، اساساً تحقق عدالت کیفری در سطح بین المللی از طریق ایجاد صلاحیت مستقل و فراتر از صلاحیت دولتها اعلام شده است.

اساسنامه دیوان کیفری بین المللی در نشست نمایندگان تام الاختیار ملل متحد که از تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۷۷ (۱۵ ژوئن ۱۹۹۸) در رم آغاز شده بود در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۷۷ (۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸) به تأیید نمایندگان ۱۲۰ کشور از مجموع ۱۶۰ کشور شرکت کننده، رسید که نهایتاً پس از تصویب بیش از ۶۰ کشور، لازم الاجرا گردید. این دیوان، نهادی دائمی بوده و قدرت اعمال صلاحیت نسبت به مهمترین جرایمی که به اصطلاح، مایه نگرانی جامعه بین المللی می باشد را دارا است و مقر آن نیز در لاهه (مرکز هلند) می باشد. صلاحیت دیوان کیفری بین المللی صلاحیتی عام بوده و هدفش تعقیب، محاکمه و مجازات جنایتکاران بین المللی می باشد. در اساسنامه دیوان از ماده ۵ تا ماده ۲۱ به جرایم و مواردی که دیوان صلاحیت رسیدگی آنها را دارد، اختصاص یافته است. براساس موارد اساسنامه، جرایمی که دیوان صالح به رسیدگی به آنها می باشد، عبارت از: جنایات نسل کشی، جنایات ضد بشریت، جنایات جنگی، جنایت تجاوز و جنایت علیه اجرای عدالت می باشند.

یکی از نکات مهمی که در اساسنامه دیوان به آن اشاره شده است شناسایی مسئولیت کیفری عاملان جنایات در مقابل مسئولیت بین المللی دولتها می باشد که براساس آن، به جای

قابل شدن مسئولیت برای شخصیت حقوقی دولت و متوجه کردن آثار مسئولیت به یک دولت، عاملان واقعی جنایات، مسئول شناخته شده و به عنوان اشخاص حقیقی، محکوم و مجازات می شوند. بنابراین، صلاحیت این دیوان محدودیت قابل ملاحظه‌ای را برای دولتها بوجود آورده است.

در نتیجه، بحث دومی که در زمینه فرسایش حاکمیتها وجود دارد حقوق بشر است و قدم به قدم جامعه بین‌المللی در این زمینه پیش می‌رود و ممکن است بسیاری از دولتها و حکومتها بویژه کشورهای جهان سوم در این زمینه دچار مشکل شده و حاکمیت ملی آنان دچار تضعیف گردد.

جهانی شدن و حوزه فرهنگ ملی

در زمینه فرهنگی و اقتصادی هم ما امروز با همین مسائل مواجه هستیم. حوزه فرهنگ از تهاجم جهانی شدن مصون نمانده و امروز کم‌کم شاهد شناور شدن بسیاری از مفاهیم فرهنگی در سطح جهان هستیم. فرهنگ، دیگر به مفهوم کلاسیک آن که به معنای مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، اعتقادات و حتی خاطره‌هایی که مربوط به یک محدوده جغرافیایی خاص است یا مربوط به یک حوزه تمدنی خاص است، نمی‌باشد. امروز فرهنگ کم‌کم یک مفهوم گسترده فرامرزی پیدا می‌کند و با گسترش ارتباطات و اطلاعات میان جوامع بشری شاهد ظهور گونه جدیدی از فرهنگ، به نام فرهنگ جهانی هستیم که دارای منظرهای مختلف است. فرهنگ جهانی امروز دارای منظر ارزشی، مصرفی، هویتی، مجازی و دینی است. از منظر ارزشی، شاهد اشاعه برخی از انگاره‌ها و ارزش‌ها هستیم که به صورت ارزش جهانی مطرح می‌شود و به این گونه تبلیغ می‌شود که همه ملتها باید در برابر این ارزشها تسلیم باشند، مثل حقوق بشر، دموکراسی و حتی سکولاریزم. همه این موارد را کم‌کم، با سیستم ارتباطی قدرتمندی که در اختیار دارند به تدریج تلاش می‌کنند تا به صورت یک ارزش جهانی معرفی نمایند، تا جایی که گویی یک فرهنگ بین‌المللی و انسانی است و هر دولتی که به این ارزشها احترام نگذارد گویی که از مسیر تمدن جهانی فاصله گرفته است و مستحق مجازات است.²¹ در بحث مصرف هم ما امروز شاهد آن هستیم که نظام سرمایه داری غرب برای اینکه بتواند زمینه مناسبی برای گسترش کالاهای مصرفی خود بوجود آورد، تلاش می‌کند تا الگوهای

21. Edna Ross, "The Failures of Globalization," in Donald Lamberton, edited, op.cit., pp.177-187.

مصرفی عام برای همه جوامع، تبلیغ نماید. یعنی هر آنچه که مورد مصرف جامعه غرب است گویی همانها هم باید مورد مصرف جامعه شرق، جوامع کشورهای در حال رشد و بالاخره مصرف همهٔ آحاد جامع بشری باشد. لذا شما می بینید که آن چنان مُدها، مدلها و از الگوهای مصرفی مختلف از مواد مصرفی گرفته تا منزل مسکونی، وسایل خانه، لباس، وسایل اداری و غیره به گونه ای ترویج می شود که گویی یک الگوی مصرف جهانی باید بر جهان حاکم باشد. از منظر هویتی تلاش بر این است که هویت های ملی کشورها تضعیف و به گوشه ای رانده شود و هویت های جدیدی را از قبیل هویت های جنسیتی، هویت های سنی، هویت زبانی، هویت قومی و انواع هویت های مختلف بوجود آورند و آن را جایگزین هویت ملی نمایند. ضربه بر هویت ملی، خطری است که در شرایط فعلی بین المللی از دید فرهنگی، کشورهای مستقل را تهدید می کند.^{۲۲}

منظر دیگر، هویت مجازی است که از طریق وسایل ارتباط جمعی و ابزارهای الکترونیکی مثل اینترنت و ماهواره تبلیغ می شود و به دنبال مفاهیم و ارزشهایی هستند که باعث بسط الگوهای رفتاری مشابه در سطح جهان شود که از آن بعنوان هویت مجازی یاد می شود و تلاش بر این است که این هویت بر ملتها تحمیل گردد. در منظر دینی نیز، در سایه فرایند جهانی شدن و با نظام ارتباطی، شاهد تقویت جایگاه و احیای اندیشه دینی می باشیم که البته تلاش بر این است که از دین مفهوم فردی آن تبلیغ شود و بادین حکومتی و اجتماعی مبارزه گردد. بنابراین در عصر حاضر، برای حفظ فرهنگ ملی، دولت های مستقل دچار مشکلات فراوانی هستند. در سالهای گذشته، قوانین مربوط به انتشار امواج تلویزیونی مقرر می کرد که قدرت فرستندهٔ تلویزیون یک کشور نمی تواند آنقدر قدرتمند باشد که فضای کشور همسایه را پوشش دهد. در گذشته چنین مقرراتی وجود داشت و از این طریق تا حدی فرهنگ ملی بهتر حفاظت می شد ولی امروز با ورود اینترنت و ماهواره، در واقع همه آن اصول گذشته، کنار گذاشته شده و به طور مداوم، فرهنگ ملی مستقل کشورهای جهان مورد تهدید قرار می گیرد.

جهانی شدن و اقتصاد ملی

در بخش اقتصاد نیز، محدودیتهای فراوانی قابل مشاهده هستند بصورتی که، دیگر این دولتها نیستند که تصمیم گیر نهایی در همه مسائل اقتصادی می باشند. امروز در کنار دولتها، قدرتهای

22 - Ernesto Laclau, "Universalism, Particularism & the Question of Identity," in *Globalization*, edited by Luiz Soares. Rio de Janeiro: Textos and Formas Ltda, 1996, pp. 228-248.

دیگری که در تأثیر گذاری، گاهی از دولتهای ملی هم توانمندترند فعالیت دارند؛ مثل شرکت های چند ملیتی، شرکت های فراملی و سازمانهای اقتصادی بین المللی که بیشترین سرمایه جهان را در اختیار دارند.^{۲۳} اصولاً شرکتهای چند ملیتی در نیم قرن گذشته از بازیگران عمده در بازارهای جهان بوده اند. آنچه در این مورد جالب توجه است گستردگی شرکتهای چند ملیتی از نظر تعداد، دسترسی آنها به منابع بیشتر و متنوع تر، تکنولوژی برتر و شبکه های پیچیده و وسیع تولید و توزیع است که به نقش حساس این بازیگران اصلی در بازارهای جهانی افزوده است. به گونه ای که نادیده گرفتن آنها به معنی چشم پوشی از تهدیدات، فرصتها و بخش عظیمی از منابع و امکانات است. بخصوص در فعالیتهای مربوط به سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی، نقش و اهمیت شرکتهای چند ملیتی واقعیتهای انکارناپذیر است. اما واقعیت انکارناپذیر دیگری که ناشی از عملکرد شرکتهای چند ملیتی است، گسترده تر شدن شکاف میان کشورهای فقیر و غنی است. به طوری که در دهه ۸۰ شمار فقرای آمریکای لاتین از ۱۳۰ میلیون نفر به ۱۹۰ میلیون نفر رسیده است. در همین منطقه، میزان افزایش ثروت ۲۰٪ از ثروتمندترین افراد در مقایسه با افزایش ثروت ۲۰٪ از فقیرترین انسانها ۲۰ برابر بوده است.^{۲۴} اما بدون توجه به شرایط فوق، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به تحمیل سیاست تعدیل اقتصادی بر کشورهای بدهکار ادامه می دهند. واقعیت امر این است که هدف سیاست تعدیل اقتصادی، رشد یا توسعه در جهان سوم نیست، بلکه افزایش میزان وابستگی ها و هموار کردن زمینه برای توسعه منافع نخبگان اقتصادی جهانی، یعنی شرکتهای چند ملیتی و حامیان آنها می باشد. در همین حال، کشورهای موفق مانند آلمان و ژاپن و کشورهای تازه صنعتی شده ای مانند تایوان و کره جنوبی استراتژی عکس نظام بازار آزاد یعنی کنترل واردات و سرمایه گذاریهای هدایت شده توسط دولت را اتخاذ کرده اند و از رشد بسیار وسیعی نیز برخوردار شده اند.

«آرماتِه ماتل» در مقاله «جهانی شدن و تجزیه، دو روی یک سکه» می نویسد: «بین المللی شدن این اندیشه یعنی فراملی اندیشیدن و جهانی فکر کردن آنقدر سریع انجام شد که بدون هیچگونه توضیح و تفسیری، تنها مشروعیت شرکتهای چند ملیتی حاصل شد. اینک این بازار جهانی که در مورد آن سرو صدای زیادی راه می اندازند، دو مکانیزم و منطق خاص را در پی آورده است که یکی از آنها جهانی شدن و دیگری تجزیه عمومی جهان است. زیرا این همگانی شدن بازار و کالا، تکه تکه کردن ملتها و اقوام را به دنبال دارد، امری که براساس یک برنامه فراملی و جهانی

۲۳. مالکوم واترز، منبع پیشین، ص ص ۱۲۰-۱۰۱.

24. **Multilateral Treaty Framework: An Invitation to Universal Participation**, Focus 2002: Sustainable Development, United Nations Johannesburg Summit 2002, pp. 113-131.

مرتباً در حال القاب به مناطق کوچک است.^{۲۵} بنابراین جهانی شدن چیزی جز منطق شرکتهای چندملیتی نیست. اما در مقابل، دولتهای ملی در کشورهای در حال توسعه، بنیه اقتصادی کشورهای توسعه یافته را در فرایند جهانی شدن اقتصاد، نتیجه تضعیف و تحلیل قوای خود می دانند.

نتیجه آنکه در وضع موجود روابط میان ملتها و دولتها و سایر بازیگران عرصه بین المللی دچار پیچیدگی و تناقض آشکار گردیده است. اصول و قواعد رفتاری که در گذشته نه چندان دور حاکم بوده، اهمیت خود را از دست داده و اصول و قواعد جدیدی در حال شکل گیری است. هنگامی که زمامداران و دولتمردان در روابط با دیگران سیاست قدرت را محور رفتار خود قرار می دهند، نتیجه ای جز کشمکش دائمی و نوسان زندگی ملتها میان دوزخ جنگ و برزخ صلح ندارد. در این الگو، صلح هنگامی بدست می آید که تعادل قدرت و یا بازدارندگی سیاسی وجود داشته باشد. هم اکنون تحت این شرایط نیروهای متعددی در حال رقابت با یکدیگر برای شکل دادن نظام نوین بین المللی می باشند. از میان آنها می توان به لیبرالیسم، اسلام گرایی، ملت گرایی، حاکمیت مطلق بازیگران در برابر حقوق بین الملل، کوشش دولتها برای حفظ استقلال و حاکمیت خود در مقابل تهاجم نیروهای اقتصادی - تجاری و نیز اقدام یک جانبه و مستقل دولتها در برابر همگرایی و اقدامات مشترک نام برد. بنابراین، یک بعد جهانی شدن در رابطه با جایگاه و نقش سازمانهای بین المللی است. بعد دیگر آن، جایگاه و نقش شرکتهای فراملی است. هم اکنون حدود ۴۰ هزار شرکت چند ملیتی وجود دارد و اکنون پیشنهاد می شود تا آنها نیز در زمره تابعان حقوق بین المللی قرار گیرند و در لوای نظم و نسق حقوق بین الملل جای گیرند که این پدیده جدیدی است.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، ۲۳ کشور جهان برای استفاده از امکانات سایر کشورها، هسته اولیه «گات» را تشکیل دادند. هدف نهایی این سازمان کاهش موانع داد و ستد با افراد و بنگاههای فرامرزی و یکسان شدن هزینه داد و ستد با آنها با هزینه های مشابه در داخل کشورهاست و این دقیقاً ویژگی کلیدی فرایند جهانی شدن می باشد. بنابراین می توان گفت جهانی شدن منطق مؤسسات اقتصادی بین المللی و شرکتهای چند ملیتی بیش نیست. از سوی دیگر مؤسسات و سازمانهای اقتصادی بین المللی با هدف فراهم نمودن تسهیلات جهانی برای کاهش هزینه ها و نیل به سود بیشتر، گاه در عملکرد خود با تناقض آشکاری مواجه گردیده اند. از یک سو با فرسایش حاکمیت دولتها راه را برای تجارت جهانی هموارتر می سازند و گاه به

دنبال تحکیم حاکمیت‌های ملی هستند تا شرایط اقتصاد بومی را برای روان تر شدن روند تجارت جهانی فراهم نمایند. طوری که بانک جهانی اکنون درباره کاهش نقش دولت ابراز نگرانی کرده است و در این باره چنین می‌گوید: «یک دولت کارآمد برای تهیه کالاها و خدمات و نیز برای تدوین قوانین و ایجاد نهادهایی که امکان شکوفایی بیشتر بازارها را فراهم سازد تا مردم زندگی سالمتر و شاداب‌تری داشته باشند لازم و ضروری است. بدون آن توسعه پایدار چه اقتصادی و چه اجتماعی ناممکن است... دولت، در توسعه اقتصادی و اجتماعی نه به عنوان تأمین‌کننده مستقیم رشد، بلکه به عنوان یک شریک، واسطه و تسهیل‌کننده نقش محوری دارد.»^{۲۶}

در مجموع جهانی شدن اقتصاد، موجب شده است که مرزهای جغرافیایی و حاکمیت ملی در فعالیتهای اقتصادی از قبیل تجارت، سرمایه‌گذاری و نقل و انتقالات مالی هر روز نقش کمتری داشته باشند. موانع گمرکی و تجاری به حداقل کاهش یافته است و امکان دارد در بلندمدت حذف گردد. دریافت عوارض گمرکی بعنوان یکی از مظاهر حاکمیت در حال کمرنگ تر شدن است. در عصر جهانی شدن اقتصاد، دولتهای ملی آنگونه که بوده‌اند نیستند و آزادی عمل دولتها مثل گذشته نیست و قدرت دولتها در این زمینه به طور مداوم کاهش پیدا می‌کند و جای قدرت دولتها را سازمانهای بین‌المللی، مقررات بین‌المللی و نهادهای بین‌المللی مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی و امثال اینها می‌گیرند و قدرت دولتها محدودتر می‌شود.

فناوری پیشرفته و تنگناهای حاکمیت ملی

در نتیجه تحول مفهومی حاکمیت، کنترل و نفوذ دولتمردان بر کشور همانند گذشته نخواهد بود که دولتمردان نفوذ و کنترل جدی بر محدوده سرزمینی خود داشته باشند. شرایط پس از جنگ سرد اجازه داد تا آن دسته از اصول منشور ملل متحد که حاکمیت دولتها را با چالش روبرو می‌ساخت به اجرا درآید و توسعه و تدوین مقررات بین‌المللی به افزایش اختیارات سازمانهای بین‌المللی و محدود شدن بیشتر حاکمیت دولتها منجر شود. عامل دیگری که موجب محدودیتهای فراوانی در حاکمیت ملی شد، توسعه شبکه‌های ارتباطی، امور پستی، مخابراتی، توسعه امور رایانه‌ای به ویژه ظهور شبکه جهانی اینترنت بود. در سالهای اخیر چنان رشد شتابنده‌ای در این زمینه صورت گرفته که صحبت از وابستگی متقابل در میان نظریه پردازان

26. R. Mc Corquodale and Richard Fairbrother, *Globalization and Human Rights*, *Human Rights Quarterly*, 21 (1999) pp. 735-766.

سیاسی و اقتصادی باب روز شده است و برخی سالهای پایانی و دهه پایانی قرن بیستم را عصر ارتباطات نام نهاده‌اند. جامعه شناسان پیوسته از تجدید ساختار زندگی انسان در فضای پیچیده و در یک جهان «پست مدرن» صحبت می‌کنند. اقتصاددانان و اکولوژیستها مایلند از دهکده جهانی سخن بگویند و شعار «جهانی فکر کنید و محلی عمل کنید» را تبلیغ می‌کنند. در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، اغلب نظریه پردازان در جستجوی پارادایم جدیدی در تقابل با نظم سنتی دولت - ملت هستند و به جهانگرایی و یا «جهانشمولی» معتقد شده‌اند. این عده معتقدند که در سالهای پایانی دهه ۱۹۹۰ از طریق انقلاب اطلاعات و سرعت انتشار تکنولوژیهای پیچیده این جهانشمولی تحقق یافته است.^{۲۷}

این وابستگی متقابل تا اندازه زیادی ناشی از حاکم شدن ساختارهای نظام سرمایه داری و تحولات تکنولوژیکی - ارتباطی و انقلاب اطلاعات است. به هر حال وابستگی متقابل در ضدیت با یکی از جنبه‌های مهم سنتی حاکمیت یعنی «نفوذ ناپذیری مرزها» را هر چه بیشتر «نفوذپذیر» ساخته است. از نتایج مهم نفوذپذیری مرزها در این بعد آن است که ممکن است همراه با وارد شدن افراد و گروهها به داخل یا بدون آن، افکار برون مرزی همراه با رسانه‌های ارتباطی وارد کشورها شوند. با توجه به موضع‌گیری‌های شدید برخی دولتها نسبت به گسترش مسائل ارتباطی، اهمیت این حساسیت و میزان آسیب‌پذیری در این زمینه را می‌توان به آسانی درک کرد. در بعد بین‌المللی، این دو مفهوم اهمیت ویژه‌ای داشته و با وجود مزایایی که در برخی جهات دارند حتی بر میزان نگرانی پیشرفته‌ترین دولتها نسبت به محدودیت و خدشه‌دار شدن حاکمیت ملی‌شان افزوده است. این نگرانی بیشتر در وابستگی‌های اقتصادی و فرهنگی مشاهده می‌شود. از سوی دیگر وابستگی متقابل، جنبه مهم دیگری از حاکمیت، یعنی کنترل بر مناطق و سرزمین‌های تحت حاکمیت را نیز با محدودیتهای بیشتری مواجه ساخته است. از رهگذر انقلاب نانو تکنولوژی نیز به تدریج توانمندی‌های جدیدی در ابزار میکروالکترومکانیک یکی پس از دیگری پدیدار خواهند شد. در نانو تکنولوژی، ابزار و وسایل با بهره‌گیری از روشهای ساخت مولکولی مشابه با آنچه در بدن انسان صورت می‌پذیرد تولید می‌شوند. در واقع زیست‌تقلیدی، پایه و اساس بسیاری از پیشرفتهای تکنولوژیکی را تشکیل خواهد داد.

صنعتی شدن و پیشبرد و توسعه تکنولوژی میکروالکترونیک، فواصل موجود در سراسر

27. Jane Marceau, "The Internationalization of R&D: Contents and Opportunities, for Developing Countries," in Donald Lamberton, op.cit., pp.223-239.

جهان را کاهش داده و امکان جابجایی سریع افراد، عقاید و منابع را در سراسر کره زمین فراهم کرده است، ظهور مسائلی جهانی که حل آنها فراتر از حوزه اقتدار هر یک از دولتهاست و ظهور تشکلهای فرعی جدید و بسیار نیرومند در جوامع ملی، از آثار این تحولات است. بی تردید پویایی تکنولوژیک، ابعاد و مقیاس مسائل انسانی را تغییر داده و به افراد اجازه می دهد که کارهای زیادی را در مدت زمان کمتری به انجام برسانند، کارهایی با نتایج گسترده و ارزشمند که حتی تصور انجام دادن آنها نیز در دورانهای گذشته وجود نداشته است. به طور خلاصه، این تکنولوژی است که آنچنان موجب تقویت وابستگی متقابل میان جوامع محلی، ملی و بین المللی شده است که هرگز در گذشته دیده نشده بود. بنابراین مفهوم حاکمیت در ابعاد مختلف بعد از جنگ جهانی دوم تا به امروز مرتب محدود شده و مفهوم پیشین خود را از دست داده است.

شورای امنیت و شرایط بعد از ۱۱ سپتامبر

در سالهای اخیر و مخصوصاً بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر (۲۰ شهریور ۱۳۸۰)، با بهانه ای که در اختیار آمریکا قرار گرفت، بسیاری از مقررات اصول منشور ملل متحد که قبلاً به دلایلی، اصلاً مورد توجه نبودند جایگاه ویژه ای پیدا کردند. مثلاً در قطعنامه ۱۳۶۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد، عملیات تروریستی مساوی عملیات جنگی تلقی شده است. در همین قطعنامه آمده است که اقدام تروریستی چون تهدیدی علیه صلح و امنیت بین المللی است بنابراین، هر دولتی، حق دفاع مشروع دارد و اعمال تروریستی، عملیات و حمله مسلحانه تلقی می شود و بنابراین طبق ماده ۵۱ منشور ملل متحد هر دولتی حق دارد اعلام جنگ کند و به عنوان دفاع مشروع وارد عملیات نظامی شود. آمریکا از این شرایط و تلاش برای تصویب قطعنامه های جدید در شورای امنیت سازمان ملل و آماده نمودن وسیله مداخله در امور کشورهای جهان سوم و ایجاد محدودیت های جدید برای کشورهای مختلف سوء استفاده کرد. هم اکنون از طریق تصویب قطعنامه های جدید در شورای امنیت، زمینه های مداخله و ایجاد محدودیت برای کشورهای بخصوص جهان سوم مورد سوء استفاده و اشیانگتن قرار گرفته است.

این قطعنامه در واقع مقدمه ای برای حمله به افغانستان و نوعی پوشش دادن به جنایات اسرائیل علیه مردم بی دفاع فلسطین بود. یا در قطعنامه ۱۳۷۳ شورای امنیت، هرگونه حمایت از هر گروه تروریستی ممنوع اعلام شده و کشوری که برخلاف این قطعنامه عمل کند به شورای امنیت اختیار داده تا طبق ماده ۴۱ و ۴۲ منشور ملل متحد با آنها رفتار کند. طبق ماده ۴۱ غیر از

جنگ، هر محدودیتی علیه یک کشور می‌توان اعمال کرد؛ مثل محاصره اقتصادی، تحریم هوایی، تحریم راه آهن، تحریم پستی، تحریم ارتباطات و تحریم سیاسی، همه این موارد مشمول ماده ۴۱ می‌باشد.^{۲۸} نسبت به لیبی و سودان از همین ماده ۴۱ استفاده شد. برای تحریم هوایی و تحریم اقتصادی نسبت به این کشورها به دلیل آنکه لیبی متهم شده بود به هواپیمابری و سرنگونی یک فروند هواپیمای مسافری در ماجرای لاکربی و سودان متهم شده بود که در آن کشور یک گروه تروریستی به یک رئیس جمهور خارجی حمله کرده و سودان به آنها پناه داده است و به همین دلیل طبق ماده ۴۱ منشور، لیبی را با قطعنامه ۷۴۸ و سودان را با قطعنامه ۱۰۵۴ مورد مجازات اقتصادی یا تحریم هوایی و یا سیاسی قرار دادند.

طبق ماده ۴۲ نیز شورای امنیت می‌تواند از نیروی نظامی علیه کشوری استفاده کند.^{۲۹} بسیاری از این موارد در دوران جنگ سرد سابقه نداشت که شورای امنیت سازمان ملل علیه کشوری از این مقررات استفاده کند. یا مثلاً در قطعنامه ۱۳۷۸ برای نخستین بار شورای امنیت یک گروه را بعنوان گروه تروریستی معرفی کرد یا قطعنامه ۱۳۹۰ که ویژه عبور افراد سازمان القاعده و ممنوعیت کمک به آنها صادر شده است، که نظیر چنین قطعنامه‌هایی در دوران نظام دوقطبی بی سابقه بود. تحقق قانونی این قطعنامه‌ها در سالهای اخیر، معرف شرایط جدید سیاسی است که پس از فروپاشی شوروی و ظهور قدرت بلامنازع آمریکا فراهم آمده است.

ظهور هژمونی جهانی

حذف یکی از دو ابرقدرت جهان، ظاهراً مبین این واقعیت تلخ بود که نظام بین‌المللی جدیدی بر پایه قدرت و اقتدار ابرقدرت دیگری بنا خواهد شد. اما تحولات جهانی در مقطع زمانی فروپاشی شوروی تنها به چنین نتیجه‌ای محدود نشد، بلکه در عرصه‌های بسیاری نیز ظهور پیدا کرد. از این حیث، زمامداران آمریکا نیز که خود را از پیروزمندان اصلی تحول مزبور قلمداد می‌کردند، برای مقابله با تحولات جدید و حفظ برخی دستاوردهای گذشته به تدابیر جدیدی

۲۸. ماده ۴۱. شورای امنیت می‌تواند تصمیم بگیرد که برای اجرای تصمیمات آن شورا مبادرت به چه اقداماتی که متضمن به کارگیری نیروی مسلح نباشد لازم است و می‌تواند از اعضای ملل متحد بخواهد که به این قبیل اقدامات مبادرت ورزند. این اقدامات ممکن است شامل متوقف ساختن تمام یا قسمتی از روابط اقتصادی و ارتباطات راه آهن - هوایی - پستی - تلگرافی - رادیویی و سایر وسایل ارتباطی و قطع روابط سیاسی باشد.

۲۹. ماده ۴۲. در صورتی که شورای امنیت تشخیص دهد که اقدامات پیش‌بینی شده در ماده ۴۱ کافی نخواهد بود یا ثابت شده باشد که کافی نیست می‌تواند به وسیله نیروهای هوایی - دریایی یا زمینی به اقدامی که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی ضروری است مبادرت کند. این اقدام ممکن است مشتمل بر تظاهرات و محاصره و سایر عملیات نیروهای هوایی - دریایی یا زمینی اعضای ملل متحد باشد.

متوسل شدند. تلاش آمریکا برای حفظ ناتو در اروپا، قدرت آلمان متحد در این قاره و ابقای نیروی نظامی در ژاپن، مواردی در این ارتباط بشمار می‌آیند. زمامداران آمریکا همواره با موازین و معاهدات بین‌المللی که می‌توانند یک نظم بین‌المللی پایدار بوجود آورند مخالفت نموده‌اند. واقعیت آن است که اقلیتی از حدود سه دهه قبل در سنای آمریکا به رهبری جسی هلمز، وجود داشته که موافق رعایت موازین و میثاقهای بین‌المللی از سوی آمریکا نبوده است. این اقلیت در تصمیم‌گیری‌های آمریکا تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشته و راستگراترین محافل سیاسی آمریکا را نمایندگی می‌کند.

این اقلیت سنادر دوره حکومت جورج. دبلیو. بوش از قدرت بالایی برخوردار شده است. نگاه محافظه کاران راستگرا در کاخ سفید به تحولات جهانی یک جنبه و از موضع قدرت و صرفاً از زاویه دید محافل اقتصادی قدرتمند آمریکاست. از نگاه این محافل قدرت، تحولات جهانی بعد از فروپاشی شوروی حقانیت سرمایه‌داری جهانی را به اثبات رسانده و آمریکا به عنوان سردمدار قطب سرمایه‌داری بین‌الملل اکنون در مقام قطب پیروز حق دارد که نظم بین‌الملل را براساس منافع خود طراحی کند.^{۳۰}

در نگاه این محافل قدرت، جهان در مقابل این «قطب قدرت بلامنزاع جدید» باید تسلیم شود و هر کشوری که آمادگی پذیرش برتری آمریکا را نداشته باشد، دشمن تلقی شده و با آن برخورد نظامی می‌شود. آمریکا هیچ حد و مرز محدودکننده قدرت را در سطح جهان به رسمیت نمی‌شناسد. اگر مشاهده می‌شود که کشورهای نسبتاً قدرتمندی نظیر فرانسه، روسیه و چین که از اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل هستند در مقابل این مواضع نرمش نشان می‌دهند، به این دلیل است که از مخوف بودن قدرت آمریکا و اراده ناسالمی که در کاخ سفید شکل گرفته است آگاهی دارند. از جمله موانعی که در مقابل این قدرت هژمونیک وجود دارد، خاورمیانه است. سالهای زیادی است که اولین اولویت سیاست خارجی آمریکا بحث خاورمیانه و حل مشکلات آن است. اما مشکل اصلی آمریکاییها ترجمه قدرت نظامی به اعتبار یا توان سیاسی بوده است. آنها مقداری از این مشکلات را بعد از بحران ویتنام در جنگ خلیج فارس حل کردند و بعد از این جنگ نیز سعی دارند به تدریج این موانع و مشکلات را برطرف کنند و همه دنیا و رقبایشان و از جمله افکار عمومی را با خود همراه سازند تا به مشروعیت بین‌المللی دست یابند.

30. Time Magazine, January 27, 2003, pp. 22-23 and see speech of Richard Perle at **The Foreign Policy Research Institute**. November 30, 2001, Fpri@Fpri.org.

یکجانبه گرایی آمریکا

در کنار همهٔ مسائلی که تاکنون به عنوان نمونه به آنها اشاره شد، جامعه بین‌المللی امروز با مسئله جدیدی تحت عنوان رفتار یکجانبه‌گرایانه آمریکا که عمدتاً از سال ۹۱ شروع شده است مواجه است. اما تبلور و تظاهر آن بیشتر در سالهای اخیر و در چند سال اخیر و بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر است. آمریکایی‌ها به طور آشکارا و صریح می‌گویند که هیچ مقررات بین‌المللی نمی‌تواند مانع عمل ما باشد و ما فقط به مقررات بین‌المللی که در چارچوب منافع ما باشد احترام می‌گذاریم و لذا از پیمان A.B.M. خارج شدند. همچنین از معاهده کیوتو و گازهای گلخانه‌ای خارج شدند. نسبت به معاهده C.T.B.T. یعنی منع آزمایشات هسته‌ای به دلیل اینکه سنای آن کشور تصویب نکرد، اعلام کردند به این معاهده نمی‌پیوندند. کنوانسیون حقوق کودکان را نپذیرفتند و رد کردند. در اجلاس بین‌المللی ضد نژادپرستی دوربان اخلاص کردند و از این اجلاس خارج شدند. همچنین در روند اجرایی شدن کنوانسیون ممنوعیت سلاح‌های میکروبی کارشکنی نمودند و آن را منجر به شکست کردند. در خصوص کنوانسیون ممنوعیت سلاح‌های شیمیایی (C.W.C.) به دلیل اینکه با امنیت ملی آنها سازگار نیست مانع اجرای آن شدند. در زمینه مبارزه با تروریسم بین‌المللی رسماً اعلام تکروری کردند و گفتند در زمینه مبارزه با تروریسم براساس معیارهای خود و نه معیارهای بین‌المللی عمل خواهیم کرد. در زمینه دیوان کیفری بین‌المللی نیز یکی از کشورهایی که به شدت با آن به مخالفت برخاسته و صلاحیت آن را نپذیرفته آمریکا است. به دلیل اینکه دویت و پنجاه و پنج هزار نیروی نظامی آمریکا در ده‌ها کشور در سراسر جهان پراکنده‌اند^{۳۱} و اینها از ترس اینکه این افراد مورد محاکمه قرار گیرند با این دیوان به مخالفت پیا خاسته‌اند. سفیر آمریکا در سازمان ملل، علت مخالفت آمریکا با دیوان را انگیزه سیاسی کشورها برای هدف قراردادن ایالات متحده ذکر نموده است. وی همچنین گفته است با توجه به نقش بارز و جهانی آمریکا، نظامیان و شهروندان این کشور ممکن است با خطر محاکمه دادگاهی مواجه شوند که ما صلاحیت قضایی آن را به رسمیت نمی‌شناسیم. نماینده دولت آمریکا همچنین تهدید نمود تا زمانی که نیروهای نظامی آمریکا از مصونیت قضایی برخوردار نباشند این کشور ممکن است در مورد مشارکت خود در بیش از ۱۴ مأموریت حفظ صلح که حضور نیروهای آمریکایی در قبرس و مرز عراق - کویت را نیز دربرمی‌گیرد تجدیدنظر به عمل آورد.^{۳۲}

31. Michael Elliott, *Time Magazine*, December 30, 2002, Global Agenda Section.

32. *International Herald Tribune*, 25 September 2002.

بدنبال مخالفت آمریکا با تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی و تهدید به خروج نیروهای حافظ صلح آمریکایی، متأسفانه شورای امنیت سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه ۱۴۲۲ غیرنظامیان و نظامیان آمریکایی عضو نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد را از تحقیقات و تعقیب قانونی دیوان کیفری بین‌المللی به مدت یکسال مستثنی و مصون کرد.

نماینده کانادا در این زمینه اعلام کرد: امروز روز غم‌انگیزی برای سازمان ملل متحد است.^{۳۳} وزیر خارجه بلژیک اعلام کرد: اگر غیر آمریکا کشور دیگری بود آیا سازمان ملل این کار را انجام می‌داد؟ و این موجب تأسف است که مقررات بین‌المللی را گویی ما فقط برای کشورهای کوچک نوشته‌ایم.^{۳۴} وزیر دفاع آمریکا در ارتباط با عدم تصویب I.C.C. توسط آمریکا گفت: آمریکا به تصمیمات دیگر ملت‌هایی که به I.C.C. ملحق شده‌اند احترام می‌گذارد و از دیگر کشورها نیز انتظار دارد که به تصمیم آمریکا احترام بگذارند و آمریکا در این زمینه تا آنجایی با I.C.C. همکاری خواهد کرد که در راستای منافعش باشد.^{۳۵} در این رابطه در روز ۱۳۸۱/۷/۳ جورج بوش اظهار داشت: من به شدت دیوان کیفری بین‌المللی را رد می‌کنم. من چنین چیزی را قبول ندارم. من وضعیتی را که براساس آن سربازان و دیپلمات‌های ما برای محاکمه در دادگاه حاضر شوند نمی‌پذیرم. وی تصریح کرد که من انعقاد قرارداد مصونیت اتباع آمریکایی موسوم به ماده ۹۸ را با تمامی کشورهای جهان خواستارم (درخواست مستثنی کردن اتباع آمریکایی از محاکمه شدن در I.C.C. به ماده ۹۸ معروف است).^{۳۶}

بنابراین، آمریکایی‌ها امروز همه قواعد و مقررات بین‌المللی را کنار گذاشته‌اند و به عنوان یکجانبه‌گرایی نسبت به هر کشور یا هر منطقه‌ای تصمیماتی که می‌خواهند اعمال و اجرا می‌کنند. این شرایط جدیدی است که امروز منطقه ما و یا اساساً همه کشورهای جهان با این شرایط تلخ مواجه شده‌اند.

ساختار قدرت بعد از جنگ سرد

در زمینه یکجانبه‌گرایی آمریکا مهم‌ترین مسئله، وضعیت قدرت و در واقع ساختار قدرت بعد از جنگ سرد است. در واقع آن عاملی که روابط بین‌المللی را در طول ۴۰ سال گذشته سازمان می‌داد، رقابت دو ابرقدرت و ایستادگی غرب در برابر کمونیزم بود و برای چهل سال عامل مفهومی و عملی سازمان‌دهنده روابط بین‌المللی و کارهایی که در سطح جهانی انجام می‌گرفت رقابت نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک دو ابرقدرت بود. با ۵۰ سال مبارزه‌ای که بین

33. See www.hrw.org/campaigns/icc

34. Ibid.

35. Ibid.

36. Ibid.

دو ابرقدرت انجام گرفت بالاخره منتهی به فروپاشی ابرقدرت شرق شد. آمریکایی ها در طول ۵۰ سال مبارزه به ۵ هزار میلیارد دلار درآمد رسیدند. یعنی در سایه مبارزه با کمونیزم از طریق پیشرفت فناوری و تکنولوژی و از طریق فروش اسلحه به منافع اقتصادی فراوانی دست یافتند.^{۳۷} بنابراین در شرایطی که آمریکا معتقد به پیروزی غرب در برابر شرق بود که به شکست شرق و فروپاشی شوروی منتهی شد - یعنی از سال ۱۹۹۰، یک فضای تنفسی در غرب، در اروپا و در ژاپن بعد از فروپاشی شوروی بوجود آمد - حتی این بحث مطرح شد که آیا سربازان آمریکایی لازم است دیگر در اروپا باقی بمانند یا نه. در واقع اختلاف نظرها شروع شد و شکافهای مفهومی در تعیین اولویتها و منطق برنامه ریزیها و مبنای توسعه اقتصادی برای مجموعه غرب فراهم آمد. نزدیک به دوازده سال است که بسیاری از اروپاییها احساس می کنند که دیگر نیازی به محافظت نظامی آمریکا نیست. در واقع حذف دشمن بزرگ شوروی و از بین رفتن کمونیسم، سیاستهای استقلال طلبانه و چالشی به متحدان سنتی آمریکا اعطا کرده است و بسیاری از سیاستمداران اروپایی حضور صد هزار نفر سرباز آمریکایی در قاره اروپا را غیر ضروری می دانند.

اروپا در شرایط فعلی دنبال یک ساختار جدید به عنوان وحدت اروپا بوده و در پی رشد اقتصادی باثبات است. چین و روسیه، ژاپن و اروپا در پی نظام چندقطبی هستند و معتقدند نظام یک قطبی نمی تواند برای جهان مفید باشد. در واقع می توانیم بگوییم آمریکا از این خلأ قدرت فعلی می خواهد سوءاستفاده کند، چون نظام قبلی دو قطبی فروپاشیده و جهان در روند شکل گیری یک نظام جدید است و آمریکا در پی ایجاد یک نظام تک قطبی است.. بنابراین آمریکا در شرایطی که ژاپن دچار رکود است، چین به فکر رشد در صنایع میانی است و اروپا در پی دولت رفاه ملی است، از شرایط موجود سوءاستفاده کرده و در این مقطع دنبال پرش و جهش تکنولوژیکی بویژه در زمینه نظامی است. منطق آمریکا در واقع همان منطق سرمایه داری است که در پی عامل محرک باز تولید قدرت اقتصادی خود در سایه قدرت جدید تکنولوژیکی است و برتری تکنولوژیکی در جهان یکی از اهداف مهم آنها است. آمریکاییها در استراتژی ۲۵ سال آینده خود به صراحت اعلام کرده اند که ما نباید بگذاریم هیچ کشور صنعتی دیگر از لحاظ تکنولوژیکی رقیب ما باشد و پیشتازی آمریکا در این زمینه برای حفظ منافع ملی ما یک ضرورت است.^{۳۸}

37. Charles Kagan, "Power and Weakness," *Policy Review*, June-July 2002, p.112.

38. James Schlesinger et al, "After September 11," *The National Interest*, Special issue, 2001. pp.67-68.

اهداف آمریکا در حمله به عراق

ماجرای عراق و مسائل منطقه خاورمیانه هم از این دیدگاه قابل بحث و بررسی است. یعنی آمریکا در زمینه طرح مسئله عراق قبل از هر عامل دیگری در پی نهادینه کردن یکجانبه‌گرایی است؛ که این خطر بزرگی نه تنها برای منطقه ما بلکه برای کل جهان است. اگر یکجانبه‌گرایی تثبیت شود، شاید بتوانیم بگوییم حاکمیت‌های ملی حتی به صورت شناور هم که تا امروز وجود داشته در معرض خطر و چالش جدی قرار خواهد گرفت.

اهداف واقعی آمریکا در حمله به عراق را با توجه به جهت‌گیری یکجانبه‌گرایی آن می‌توان در موارد زیر مطرح نمود:

- ۱- اولویت دادن به خط وزارت دفاع آمریکا در مسائل داخلی و بین‌المللی است. یعنی خط تکنولوژی نظامی و تولید اسلحه برتر در شرایط امروز در دنیا و ایجاد زمینه برای تولید سلاح جدید با تکنولوژی جدید برای آنکه برتری قدرت نظامی خود را تثبیت کند؛
 - ۲- استفاده آمریکا از درآمد نفتی عراق برای ایجاد فرصت برای شرکت‌های نفتی آمریکا و سایر شرکتها برای بازسازی عراق پس از پایان جنگی که بر عراق تحمیل می‌کند؛
 - ۳- آمریکا در پی اینست که با حل مسئله عراق، قدرت چانه‌زنی خود در سطح مسائل جهانی و بین‌المللی و حل مسئله فلسطین به نفع اسرائیل و به حاشیه راندن قدرت‌های جدیدی مثل اروپا و روسیه که در برابر آمریکا ظهور پیدا کردند باشد؛
 - ۴- زمینه‌سازی جهت ایجاد تحول در حکومت‌های منطقه خاورمیانه و حتی اگر موفق شود و اشینگتن به دنبال تغییر جغرافیایی این منطقه خواهد بود.
- بنابراین، هدف اصلی این است که یکجانبه‌گرایی از طریق این جنگ تثبیت و متدرجاً نهادینه گردد.

سیاست‌های آمریکا در بحران عراق

آمریکا در سلطه بر عراق از این شیوه‌ها استفاده خواهد کرد:

- ۱- به دست گرفتن نظام تصمیم‌گیری در عراق، هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ نظامی؛
- ۲- تنظیم سیاست نفتی عراق، که این می‌تواند برای منطقه ما و برای کشورهای عضو اوپک بسیار خطرناک باشد؛

شما می‌دانید در یک ماه اخیر آمریکایی‌ها واردات نفتی شان را از عراق به چند برابر افزایش داده‌اند، در ماه گذشته، آمریکا یک میلیون و دویست هزار بشکه نفت خودش را از عراق دریافت

کرده، یعنی از همین حالا سیاستی که برای منطقه از لحاظ نفتی می‌خواهند تنظیم کنند، تمرین می‌کنند؛

۳- سرمایه‌گذاری عمده شرکت‌های نفتی آمریکا در صنعت نفت عراق و تبدیل کردن عراق به یک ابرقدرت نفتی در منطقه در برابر ایران و در برابر کشورهای دیگر صادرکننده نفت و حتی در برابر عربستان. تبدیل عراق به یک ابرقدرت نفتی در منطقه. البته توانمندی این کار هم هست و در یک برنامه ریزی ۴، ۵ ساله می‌توان تولید نفت عراق را تا ۶ میلیون بشکه در روز افزایش داد؛

۴- ورود کالاهای آمریکایی در عراق و تبدیل به بازار مصرف آمریکا و ایجاد نوعی رونق در اقتصاد توأم با رکود آن کشور؛

۵- تجدید بنای امنیتی و دفاعی و ساختن ارتش عراق بر مبنای منافع آمریکایی‌ها در منطقه و تبدیل ارتش شرقی و بعضی عراق به ارتش غربی از لحاظ تسلیحات؛

۶- تنظیم یک حکومت نظامی برای دوره انتقالی و با تثبیت ماهیت آمریکایی در حاکمیت عراق و تنظیم سیاست خارجی و جهت‌گیری و اولویت‌های سیاست خارجی عراق بر مبنای منافع منطقه‌ای آمریکا و اسرائیل؛

۷- تنظیم و استقرار یک حکومت سکولار و یا حتی ضددینی در عراق و در واقع مبارزه با احیاء فکر دینی در منطقه؛

۸- بازبینی نظام آموزشی در عراق، که این حتی در کلماتشان هم آمده که در پی بازبینی نظام آموزشی در کل منطقه و کشورهای اسلامی هستند که مسائل دینی، مخصوصاً بخش‌هایی از مسائل دینی که با منافع آمریکا در تضاد است باید در نظام آموزشی حذف شود و این نظام آموزشی باید بتواند هویت غربی را در این منطقه بوجود بیاورد و تثبیت کند؛

۹- و بالاخره برنامه ریزی ویژه فرهنگی و امنیتی نسبت به شیعیان عراق که دنبال این هستند شکل خاصی را از زندگی تشیع در این منطقه بوجود بیاورند.

بنابراین آمریکاییها در بحران عراق در پی آن هستند تا در زمینه استقرار یک نظام تک قطبی را یک قدم دیگر به پیش ببرند. البته حاکمان فعلی آمریکا هم دچار غرورند و هم دچار توهم. آنها فکر می‌کنند با قدرت نظامی و توان اقتصادی هر کاری را می‌توان انجام داد. اینک آمریکا در پایان هزاره دوم به فکر بازگرداندن استعمار به شیوه قدیم آن است و می‌خواهد با تسلط بر کشورهای مهم و استراتژیک و چاههای نفت دنیا بر نقاط استراتژیک جهان، قدرت چانه‌زنی خود را افزایش داده و رقبای احتمالی را از سر راه خود دور نماید. آمریکا در این مسیر با موانع بسیار مهمی مواجه خواهد شد، افکار عمومی جهان بویژه اروپا و خاورمیانه و در آینده چین و

ژاپن، تحولات اقتصادی اروپا و پاسیفیک تا پایان دهه جاری، غرور ملی کشورهای صنعتی و مستقل جهان و احیاء فکر دینی از جمله این موانع است. آمریکا از سال ۱۹۹۱ تا کنون در بسیاری از طرح‌های خود دچار شکست شده است که نمونه‌های فراوانی از آنها را نسبت به ایران شاهد بوده‌ایم و در آینده نیز این چنین خواهد بود. در ماجرای عراق هم علیرغم خواب و خیالهای آمریکا، بی‌تردید مهاجمان به عراق با مشکلات فراوانی مواجه خواهند شد و این چنین نخواهد شد که ملت بزرگ عراق در برابر توطئه‌های آمریکا تسلیم شوند و برای مدت زیادی زیر بار یک حکومت دست‌نشانده آمریکایی بروند.

فرجام

سه مقطع در زمینه مفهوم حاکمیت حائز اهمیت است، مقطع پس از جنگ جهانی دوم، مقطع فروپاشی نظام دوقطبی و مقطع فعلی که مقطع یکجانبه‌گرایی آمریکا است که مقطع بسیار حساسی است که پیش‌رو داریم. پس از جنگ جهانی دوم گرچه محدودیتهایی برای حکومتها بوجود آمد ولی نظام بین‌الملل، دولت محوری را - که ساختاری مبتنی بر حاکمیت و استقلال عمل دولتها در دوسطح داخلی و خارجی بود - برگزید و از این رهگذر به روابط بین‌الملل نظمی جدید بخشید. در حقیقت روابط بین‌الملل، ترجمان روابط دولتهای برخوردار از حاکمیت بود که در چارچوب قدرت و موازنه قوا بروز پیدا می‌کرد و آنچه در این فرایند اهمیت می‌یافت «امنیت»، «منافع ملی»، «حاکمیت» و «صلاحیت» گسترده ناشی از آن بود.

اما پس از پایان جنگ سرد و در آغاز هزاره جدید شاهد تحولات بنیادینی در نظم جهانی هستیم. نخست با پایان جنگ سرد و زوال ساختار دوقطبی آن، اصول اساسی نظام بین‌الملل «دولت - محور» دچار چالش جدی شده و به تدریج جای خود را به نوعی روابط و رای مرزبندی‌های سنتی و فارغ از حاکمیت دولتها می‌دهد. در این شرایط، حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در مقایسه با حوزه امنیتی و نظامی در امور بین‌الملل اهمیت بیشتری یافته و در پرتو گرایشهای «بین‌المللی شدن» و «جهانی شدن»، وضعیت سنتی دولت - ملتهای دارای حاکمیت که هنوز بازیگران اصلی در سیاست جهانی اند، به گونه‌ای جدی در معرض چالش قرار گرفته است. از سوی دیگر توسعه جهانی نظم سرمایه‌داری تحت‌لوای جهانی شدن نولیبرال، وابستگی متقابل کشورها را افزایش داده و از طریق سرعت تولید، انتقال، سرمایه‌گذاری و مصرف در مقیاس فراملی اهمیت مرزهای ملی را کاهش می‌دهد. «انقلاب اطلاعات» نیز همراه با تراکم زمان و مکان در اثر پیشرفت علمی و تکنولوژیک به افزایش ارتباطات و برخوردها میان

اقوام مختلف و کوچک شدن جهان در یک «دهکده جهانی» منتهی گردیده است. علیرغم کاهش جایگاه عینی و حقوقی دولت - ملت، این نهاد هنوز بازیگر اصلی سیاست جهانی است. از این حیث ایجاد «جامعه مدنی» جهانی مبتنی بر همکاری و یکپارچگی میان دولت - ملتها به عنوان یکی از مهمترین و ضروری ترین وظایفی که جهان در آغاز هزاره جدید با آن مواجه است، متجلی گردیده است. اینک دولت - ملتها با این واقعیت متناقض مواجه اند که از یک سو ویژگی های دائمی، مطلق و تجزیه ناپذیر بودن حاکمیت در برابر موج جهانی شدن مورد تهدید واقع شده و حاکمیت، مفهوم سنتی خود را از دست داده است و از سوی دیگر به عنوان دولت - ملتهای دارای حاکمیت و استقلال، به صورت اجتناب ناپذیر در عرصه جهانی با یکدیگر به همکاری و رقابت می پردازند. شاید براساس همین واقعیت متناقض، تحلیل گران روابط بین الملل در خصوص جهانی شدن و حاکمیت ملی رویکردهای متفاوتی اتخاذ نموده اند. برخی معتقدند: جهانی شدن موجب فروپاشی حاکمیت های ملی نمی گردد، بلکه این روند خواهان «فرسایش حاکمیتها» یا «استقلال نسبی حاکمیتها» است. دسته ای دیگر تحول مفهوم حاکمیت را به شرط استفاده به موقع از «فرصتهای جهانی شدن» موجب تحکیم استقلال، منافع ملی، اقتدار و امنیت ملی واحدهای سیاسی موجود می دانند. اینان معتقدند: تجربه زندگی مدنی در جامعه مدنی جهانی، خود نوعی هنر است و حکومت های کارآمد و دارای مشروعیت با حداقل خطر، خود را در روند جهانی شدن قرار داده و با دیگر کشورها برخورد تعاملی فعال، سازنده و چالشگر دارند.

بنابراین در مجموع می توانیم نتیجه گیری کنیم که علیرغم اینکه برخی معتقدند حاکمیت ملی در حال از بین رفتن است، دولت ملی همچنان نقش آفرین است و همچنان در تحولات بین المللی نقش مؤثری خواهد داشت. این سخن که تکنولوژی ارتباطات مرزهای متعارف را مخدوش خواهد کرد و دولت ملی را به طور کامل متزلزل کرده و از بین خواهد برد، سخنی مبالغه آمیز است. اما در عین حال حاکمیت ملی به شکل سنتی آن هم در جهان امروز، نمی تواند عرض اندام کند و جهانی شدن در واقع چارچوب خاصی را برای قدرت ملی بوجود آورده است. در مجموع، جهانی شدن موجب فروپاشی حاکمیت ها نیست اما عاملی برای فرسایش حاکمیت ها و محدودیت برای حاکمیت های ملی است.

جهانی شدن موجب تغییرات فزاینده و پرشتاب در همه عرصه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می شود و همچنین استمرار حاکمیت ملی ج.ا.ا را منوط به شرایط به مراتب سخت تر و پیچیده تر از گذشته می نماید. ایستایی متعصبانه در برابر این روند، خود فریبی و فرار

از واقعیت است. آنچه ایران امروز را در برابر آفات جهانی شدن مصون می‌نماید، اصلاح ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. فوری‌ترین وظیفه، اصرار و اقدام به: عدالت اجتماعی، ریشه‌کن ساختن تبعیض، مبارزه قاطع با فساد سیاسی، مالی و اداری، افزایش احساس آرامش و امنیت و تقویت درآمد عمومی و بالاخره یکپارچگی داخلی است. انسجام نخبگان فکری برحول محور تعریفی واحد از منافع ملی، بر مصونیت ج.ا.ا. در قبال امواج منفی جهانی شدن می‌افزاید. بدین جهت، اداره امور با تدبیر و سامانی نو در کشور ضرورت تام می‌یابد.

جمهوری اسلامی ایران با پشتوانه مردمی و فرهنگ غنی اسلام، می‌تواند و باید با استفاده از فرصت‌های موجود، ضمن تحکیم موقعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و افزایش کارآمدی خود در روند جدید جهانی با اتخاذ سیاست تعامل فعال، سازنده و چالشگر، حاکمیت ملی و استقلال خود را حفظ و تهدید علیه منافع ملی خود را به حداقل ممکن برساند. بر این اساس در مورد «تأثیر جهانی شدن بر حاکمیت ملی» چنانچه ج.ا.ا. در مسئله کارآمدی حکومت و حفظ هویت اسلامی - ایرانی آحاد مردم موفق باشد و پروژه مهندسی اجتماعی را در داخل تکمیل نماید، آنگاه خواهد توانست در تعامل فعال و سازنده با وضع موجود، ضمن کاهش شدید آسیب‌پذیری و رفع تهدیدات، مدلی از حکومت مردم سالار دینی کارآمد و فعال و تأثیرگذار در روند جهانی شدن ارائه نماید که ضمن حفظ ارزشهای دینی و انقلابی خود به رشد و توسعه همه جانبه دست یابد.

در مواجهه با جهانی شدن با توجه به وضع موجود کشور، یگانه راه، کسب، تقویت و حفظ اقتدار ملی است. اقتدار ملی نیز از ارزشهای اسلامی همچون فرهنگ شهادت و ایثار، تا کسب درآمد مکفی خانواده‌های زیر خط فقر، تا ایجاد مصونیت برای نسل جوان، تا تنظیم روابط مستحکم خانواده‌ها، تا نهادینه ساختن ارزشهای اسلامی در کودکان و نوجوانان، تا اصلاح نگاه مسئولان کشور نسبت به مردم و تا محدودترین زاویه زندگی اجتماعی ادامه دارد. اقتدار ملی تنها ناشی از قدرت نظامی و امنیتی نیست (که آن هم جایگاه ضروری خود را داراست)، بلکه تدارک نرم‌افزار اقتدار ملی، ضرورت تام دارد. گزینه تقویت اقتدار ملی، به عنوان انتخاب «کنش هوشمندانه و مقتدرانه» برای تعامل با جهان خارج، معقول‌ترین گزینه‌هاست. زیرا جمهوری اسلامی ایران برای هرگونه تعامل با فرایند جهانی شدن، زمان زیادی را در اختیار ندارد.

والسلام علیکم ورحمه ا... و برکاته